

اسرائیل: نام دزدیده شده، سرزمین دزدیده شده، زندگی‌های دزدیده شده

حمایت اوانجلیست‌های آمریکایی از دولت مدرن اسرائیل ریشه در قرائتی گزینشی از پیدایش ۱۲:۳ دارد: “کسانی را که تو را برکت دهند، برکت خواهم داد و کسانی را که تو را نفرین کنند، نفرین خواهم کرد.” سیاستمدارانی مانند رئیس مجلس نمایندگان ایالات متحده، **مایک جانسون**، این آیه را به کار می‌برند تا حمایت سیاسی از اسرائیل را به عنوان یک وظیفه مقدس جلوه دهند. اما این تفسیر، هزاران سال توسعه دینی و تاریخی را به یک معادله خطرناک و ساده‌انگارانه تقلیل می‌دهد: اسرائیل مدرن = اسرائیل کتاب مقدس = لطف الهی.

این مقاله این فرض را به چالش می‌کشد و پیوستگی تاریخ سرزمین و مردمانش را بازسازی می‌کند. وارثان واقعی عهد نه با یک دولت-ملت یا یک دسته‌بندی نژادی، بلکه با پیوستگی وفاداران به وحی الهی و ماندن در سرزمین تعریف می‌شوند. بر اساس این معیار، فلسطینیان، نه دولت مدرن اسرائیل، نزدیک‌ترین تجسم میراث اسرائیل باستان هستند.

از غیر یهودیان به اسرائیلی‌ها: اولین عهد

نخستین ساکنان ارض اسرائیل – سرزمین کتاب مقدس – در مفهوم مدرن “یهودی” نبودند. آنها غیر یهودیان، کنعانی‌ها و عبری‌ها، قبایل منطقه شامات بودند. هویت آنها به عنوان اسرائیل نه با خون، بلکه با عهد آغاز شد – زمانی که در کوه سینا ایستادند و تورات را دریافت کردند. این لحظه‌ای بود که قوم “برگزیده” شدند، نه به دلیل نژاد یا ژنتیک، بلکه به دلیل پذیرش هدایت الهی.

از اسرائیلی‌ها به مسیحیان: وحی جدید

هنگامی که عیسی (ع) با پیامی از تجدید و شفقت آمد، بسیاری از این مردم او را به عنوان مسیح شناختند و آنچه را که به عنوان به‌روزرسانی عهد می‌دیدند، پذیرفتند. آنها نخستین مسیحیان شدند، نه با رد یهودیت، بلکه با این باور که یهودیت به کمال رسیده است. دیگران – کسانی که عیسی را رد کردند – در جوامع یهودی باقی ماندند اما با مسیحیان اولیه به طور مسالمت‌آمیز همزیستی داشتند. تنها یک گروه کوچک و تندرو، مسیح را با خصومت رد کردند، او را پیامبر دروغین خواندند و طبق برخی متون تلمودی، حتی او را به سخره گرفتند که “در جهنم در مدفوع می‌جوشد.” این گروه اکثریت نبودند و اغلب توسط همسایگان‌شان طرد شدند – که منجر به تبعید و پراکندگی، به ویژه به اروپای شرقی شد.

از مسیحیان به مسلمانان: وحی نهایی و حضور مداوم

هنگامی که محمد (ص) به عنوان آخرین پیامبر آمد، بسیاری از این جوامع بار دیگر گام بعدی در عهد را پذیرفتند. آنها مسلمان شدند و در این پیوستگی دینی هیچ تناقضی ندیدند: از تورات به انجیل و سپس به قرآن. دیگران مسیحی باقی

ماندند اما همچنان به طور مسالمت‌آمیز در سرزمین زندگی کردند. آنها ماندند – در میان آزار و اذیت رومیان، حاکمیت بیزانس، خلافت‌های اسلامی، تهاجمات صلیبی و اداره عثمانی. ریشه‌های آنها شکسته نشد.

این جمعیت – که اکنون به عنوان فلسطینیان شناخته می‌شوند – سرزمین را ترک نکردند. آنها زمین را کشت کردند، به زبان‌های آن صحبت کردند و سنت‌های آن را حفظ کردند. آنها نسل‌های معنوی و بیولوژیکی کسانی هستند که ابتدا در سینا ایستادند، با مسیح راه رفتند و به سوی مکه روی آوردند.

ظهور صهیونیسم: گسست، نه بازگشت

در مقابل، جنبش صهیونیستی مدرن ادامه‌دهنده عهد نبود، بلکه یک گسست رادیکال از آن بود. بنیانگذاران آن عمدتاً سکولار بودند و تحت تأثیر ناسیونالیسم نژادی اروپایی شکل گرفته بودند، نه قانون دینی. آنها ادعای نسب از اسرائیل باستان داشتند، در حالی که هم مسیح و هم محمد را رد کردند. مهم‌تر از همه، آنها از جوامعی که در سرزمین باقی مانده بودند، پدید نیامدند، بلکه از اقلیت‌های تبعیدی خصومت‌آمیز بودند که هدایت پیامبرانه را رد کرده و قرن‌ها پیش اخراج شده بودند.

بسیاری از صهیونیست‌ها از جوامع اروپای شرقی آمدند که قرن‌ها از شامات جدا شده بودند. در حالی که برخی از آنها تا حدی اجداد خاورمیانه‌ای داشتند، بخش زیادی از میراث آنها از گرویدن و جذب در سرزمین‌های خارجی ناشی می‌شد. با این حال، همین جوامع هستند که اکنون حقوق الهی انحصاری بر سرزمین را ادعا می‌کنند – در حالی که نسل‌های کسانی را که هرگز نرفتند و هر وحی الهی بعدی را پذیرفتند، آواره کرده و حتی می‌کشند.

نکبت: وارونگی عهد

هنگامی که دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد، عهد را بازسازی نکرد – بلکه آن را نقض کرد. صدها هزار فلسطینی، از جمله مسلمانان، مسیحیان و یهودیان، آواره، سلب مالکیت یا کشته شدند. این بود نکبت. بسیاری از یهودیان فلسطینی که باقی ماندند، شهروند اسرائیل شدند – اما فلسطینیان مسیحی و مسلمان که ریشه‌هایشان به سینا و پیش از آن بازمی‌گردد، اخراج شدند.

این تراژدی زمانی بدتر می‌شود که بسیاری از فلسطینیان مسیحی و مسلمان همسایگان، دوستان و حتی خویشاوندان یهودیان فلسطینی بودند. جوامع به هم پیوسته بودند، نه تنها با خون، بلکه با زبان، آداب و رسوم و سرزمین مشترک متحد شده بودند. امروز، کسانی که باقی مانده‌اند، تحت اشغال نظامی، محاصره، قحطی و بمباران قرار دارند، در حالی که همسایگان سابقشان مجبور به خدمت به پروژه‌ای ناسیونالیستی شده‌اند که خود را “اسرائیل” می‌نامد اما دیگر روح عهد را منعکس نمی‌کند.

نامیدن سگ به نام قیصر: وقتی نمادها جایگزین حقیقت می‌شوند

نامیدن یک دولت مدرن “اسرائیل” و ادعای حقوق الهی بر اساس این نام، مشروعیت بیشتری ندارد تا اینکه سگ خود را “قیصر” بنامید و اصرار کنید که او وارث 3акон императору روم است. می‌توانید به او انگور بدهید، او را در توگا بپیچید و به او یاد دهید که به لاتین پارس کند – اما نام به او سلطه امپراتوری نمی‌دهد. او نمی‌تواند لژیون‌ها را احضار کند، مالیات در گال جمع‌آوری کند یا ادعای کارتاژ کند. نام یک اجرا است، نه یک شجره‌نامه؛ یک حرکت، نه یک تبارشناسی.

با این حال، صهیونیسم دقیقاً همین کار را کرده است – پروژه سیاسی مدرن را در زبان عهد باستانی پوشانده، با این فرض که نمادگرایی به تنهایی مشروعیت معنوی و سرزمینی را اعطا می‌کند. این یک فریب است: نام “اسرائیل” را به کار ببرید، به متنی که هزاران سال پیش نوشته شده اشاره کنید و وانمود کنید که دولتی که در سال ۱۹۴۸ از طریق ناسیونالیسم سکولار و خشونت استعماری متولد شده، وارث آن است. در این کار، صهیونیسم عهد را تجدید نمی‌کند – آن را تقلید می‌کند، هسته اخلاقی آن را خالی کرده و نمادهایش را مسلح می‌کند. و هنگامی که رهبران اوانجلیست مانند مایک جانسون این تقلید را با آیات کتاب مقدس تقدیس می‌کنند، آنها از حقیقت الهی دفاع نمی‌کنند – آنها یک لباس را برکت می‌دهند.

کوری اوانجلیست‌ها: پرستش نام، نه حقیقت

مسیحیان اوانجلیست در آمریکا، مانند مایک جانسون، پیدایش ۱۲:۳ را اشتباه تفسیر می‌کنند، با اعمال آن به یک دولت مدرن که ایدئولوژی بنیان‌گذاری‌اش هم مسیح و هم محمد را رد می‌کند و اعمالش اصول اخلاقی اصلی کتاب مقدس، تورات و قرآن را نقض می‌کند – همه این‌ها معتقدند که نابود کردن یک زندگی بی‌گناه برابر است با نابود کردن یک جهان کامل. “هرکس یک زندگی را نابود کند، چنان است که گویی کل جهان را نابود کرده است” (سندهرین ۴:۵). “به همین دلیل برای فرزندان اسرائیل مقرر کردیم که هرکس جان انسانی را بگیرد، گویی کل بشریت را کشته است” (قرآن، المائدة ۵:۳۲). این‌ها پیشنهادات فرهنگی نیستند؛ آنها حقایق مقدس هستند. برکت دادن به ملتی که دیوار می‌سازد، بمب می‌اندازد و محاصره و قحطی را بر غیرنظامیان تحمیل می‌کند، اطاعت از خدا نیست – بلکه کفر به سه زبان است.

نتیجه‌گیری: عهد با کسانی که ماندند زنده است

سرزمین به کسانی تعلق ندارد که نام آن را فریاد می‌زنند، بلکه به کسانی که تاریخ آن را زیسته‌اند، ایمان آن را حمل کرده‌اند و پیامبران آن را گرامی داشته‌اند. پیوستگی واقعی اسرائیل نه در دولتی است که اکنون نام آن را یدک می‌کشد، بلکه در مردم فلسطین – مسلمانان، مسیحیان و یهودیان – است که هر مرحله از وحی الهی را پذیرفتند و در خاک اجدادشان ریشه دواندند.

حمایت از دولت اسرائیل در شکل کنونی‌اش – که بر اساس سلب مالکیت، خشونت و آپارتاید بنا شده – برکت دادن به نسل ابراهیم نیست؛ بلکه نفرین کردن عهد است. این به معنای همسویی با موسی، عیسی یا محمد (علیهم‌السلام) نیست، بلکه با فرعون، هیروُدس و ابولهب است.

کسانی که در کنار اسرائیل می‌ایستند در حالی که کودکان را گرسنه می‌کند، خانه‌ها را ویران می‌کند و غیرنظامیان را قتل‌عام می‌کند، برکت نخواهند یافت. آنها نفرین خواهند شد. آنها ممکن است برای مدتی با ثروت و قدرت از پاسخ‌گویی عمومی در امان بمانند، اما باقی عمر خود را در حال فرار و مخفی شدن از عدالت خواهند گذراند – در دادگاه‌ها، در وجدان و در تاریخ. و این تنها طعمی از چیزی است که در زندگی پس از این در انتظار آنهاست.

زیرا خدای ابراهیم ستمگری را برکت نمی‌دهد. عهد هرگز سپری برای ستمگران نبود – باری بود که توسط وفاداران حمل شد. و کسانی که این عهد را به توجیهی برای امپراتوری تحریف کرده‌اند، نه به کارشناسان یا سیاستمداران، بلکه به خدایی پاسخ خواهند داد که نامش را ناپاک کرده‌اند.